

تبیین و نقد

تکثرگرایی دینی جان هیک

بدون شك تعدد و تكثر ادیان از مهم‌ترین مسائل گسترده دین است که خواه ناخواه در حوزه‌های گوناگون، محل تامل و توجه واقع شده است. پرسش‌هایی از قبیل:

الف. در میان این ادیان متنوع، کدام دین «حق» است؟

ب. آیا تمامی این ادیان ما را به «نجات» رهنمون خواهند شد؟

ج. در مواجهه با پیروان شرایع و ادیان دیگر چگونه رفتاری شایسته است؟

نمونه‌هایی از انبوه سؤالاتی هستند که به ترتیب در سه حوزه معرفت‌شناسی، کلام و اخلاق رخ می‌نمایند.

انحصارگرایی دینی، شمول‌گرایی دینی، وحدت‌متعالی ادیان و تکثرگرایی دینی از مهم‌ترین پارادایم‌هایی می‌باشند که در پاسخ به این پرسش‌ها تعریف شده‌اند. در این مقاله سعی خواهد شد که الگوی پلورالیسم دینی و مبانی آن در رویارویی با دو سؤال نخست، مطابق دیدگاه نظریه پرداز شهیر آن یعنی «جان هیک» مختصراً تبیین و سپس نقد و بررسی شود.

نیست، بلکه پدیدارهای متعدد فراوانی تحت نام دین گرد می‌آیند و به نحوی که لودویگ ویتگنشتاین آن را «شبهات

دین از نظر هیک اصطلاح «دین» از نظر هیک دارای معنای واحد که مورد قبول همه افراد باشد،

خانوادگی» می‌نامد، با یکدیگر مرتبط هستند.^(۱) ویتگنشتان در تبیین شباهت خانوادگی، از کلمه «بازی» کمک می‌گیرد که معنای جامع و مانعی نمی‌توان برای آن یافت و در عین حال انواع مختلف بازی از لحاظ کیفی با صورت‌های دیگر آن تداخل معنایی می‌یابند به طوری که کل این مجموعه متداخل مانند شباهت‌ها و اختلافات اعضای یک خانواده، شبکه‌ای از شباهت و اختلاف خواهند داشت. به همین ترتیب برای دین نیز نمی‌توان ویژگی و ممیزه خاصی را تعرف کرد بلکه مجموعه‌ای از «شباهت‌های خانوادگی» برای آن در نظر می‌گیریم.

با این همه، هیک تعریف و ایتهد از دین را بیانی مناسب تلقی می‌نماید: «آنچه انسان با تنهایی خویش می‌کند»^(۲) او در نوشته‌های دیگرش دین را واکنش به «واقعیتی متعالی‌تر از خود و دنیای

پیرامون»^(۳) معرفی می‌کند، که در ادیان بزرگ یعنی یهودیت، اسلام، مسیحیت، آیین هند و آیین بودا قابل ردیابی است.

به هر حال همان طور که آثار هیک نشان می‌دهد به اعتقاد وی، ادیان در مواجهه خدا و انسان شکل گرفته‌اند و لذا واقعیاتی «تاریخی» اند که می‌توان به عنوان پدیده‌ای بشری، سرآغاز تاریخی‌شان را تعیین و نقشه جغرافیایی‌شان را ترسیم نمود. پس ادیان به رغم این که همگی از حقیقة الحقایق واحدی منشعب شده‌اند به جهت تجارب گوناگون تاریخی و فرهنگی، تفاوت‌های چشمگیری با یکدیگر یافته‌اند.

پلورالیسم دینی هیک

هیک نقطه عزیمت خویش یعنی تکثرگرایی در حوزه رستگاری را چنین تعریف می‌نماید: «قبول و پذیرش این دیدگاه که تحویل و تبدیل وجود انسانی از

۱. جان هیک، فلسفه دین، ترجمه بهرام راد[تهران]: الهدی، ۱۳۷۲، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۲۴.

حالت خودمحوری به خدا (حقیقت) محوری به طرق گوناگون در درون همه سنت‌های دینی بزرگ عالم صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، تنها يك راه و شیوه نجات و رستگاری وجود ندارد، بلکه راه‌های متعدد و متکثری در این زمینه وجود دارند» (۴)

و آن چنان که خواهیم دید این پلورالیسم نجات، محملی می‌گردد که پیدایش و بسط تکثرگرایی معرفت‌شناسانه را در تفکر هیک موجب می‌شود. اگر چه برخی، زادگاه مسأله پلورالیسم دینی را در فلسفه و کلام اسلامی می‌بینند و رد پای آن را در آثار یوحنا دمشقی و زمان خلفای عباسی یا گروه اخوان الصفا در مصر و یا در برخی کلمات غزالی جستجو می‌کنند. (۵) اما آنچه قرائن مضبوط فعلی نشان می‌دهد حاکی از اعتقاد منسجمی به تکثرگرایی در آنها نمی‌باشد و باید پذیرفت که این دیدگاه برآمده از ارزش‌های لیبرالی دنیای مسیحیت

در قرن بیستم می‌باشد. پروتستان‌تیسیم لیبرال با دارا بودن ویژگی‌های ذیل، خاستگاه مناسبی برای پیدایش و گسترش پلورالیسم دینی بوده است:

۱. ارائه تفسیرهای غیر سنتی از اعتقادات و کتاب مقدس به منظور این که نجات و رستگاری را از راه‌های دیگر، غیر از دین مسیحیت ممکن سازد.

۲. تردید در استدلال‌های عقلی برای برتری و ترجیح دین مسیحی و باورهای مسیحیت.

۳. تمسک به اصول اخلاقی مدرن در مورد تساهل و رد تعصب.

۴. تأکید بر اصول مشترك در ایمان شخصی، بویژه گرایش درونی به حق و امر نهایی (ultimate) و اعتقاد به این که اظهار بیرونی و عملی ایمان در قانون دینی، مراسم عبادی و آموزه الهیاتی اهمیت فرعی دارد. (۶)

۴. جان هیک، مباحث پلورالیسم دینی، ص ۶۹.

۵. ر.ک. جعفر سبحانی، مدخل مسائل جدید در علم کلام، ج ۲ (قم: نشر مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۳)، ص ۲۹۰، ۲۹۳.

۶. محمد لگنهاوزن، «پلورالیسم»، ترجمه محمدحسن زاده، معرفت، ۲۲، (پاییز ۱۳۷۶): ۱۲.

از نظر هیک وجود این فاصله معرفتی، پیش شرط واکنش بشری نسبت به امر غایی است چرا که بدون این فاصله، انسان‌ها هرگز نمی‌توانند در واکنش‌های خویش به امر غایی مختار باشند.

گام بعدی که هیک در این جهت برداشت ارائه یک مسیح‌شناسی نوین بود. وی در این مسیح‌شناسی جدید در آموزه‌هایی که جایگاه منحصر به فرد به مسیحیت می‌بخشد تجدید نظر می‌نماید.

هیک با تفسیر تازه‌ای از آموزه رستاخیز مسیح آغاز می‌کند و معنای رایج از رستاخیز را رد می‌نماید. مسئله دیگری که هیک سعی بر تفسیر و تعدیل آن می‌نماید، این اعتقاد مسیحی است که عیسی علیه السلام پسر خدا یا خدای پسر متجسم است. او استدلال می‌کند که عیسای تاریخی، خود را خدا یا خدای پسر متجسم، تلقی و تفسیر ننموده و اصلاً چنین ادعایی را کفرآمیز می‌دانسته است. محققاً با بطلان تجسم، آموزه تثلیث نیز کنار گذاشته

پلورالیسم دینی مطرح شده به وسیله هیک از یک طرف متأثر از فعالیت‌های اجتماعی وی و آشنایی‌اش با پیروان مخلص و کوشای ادیان دیگر و از سوی دیگر تحت تأثیر عقلانیت باور دینی اوست و از آنجا که در هندسه تفکر هیک ایمان دینی به واسطه «تجربه دینی» معقول می‌گردد به دلیل اعتبار تجارب دینی، ما نخواهیم توانست که ایمان مبتنی بر تجربه دینی دیگران را نفی نماییم.

هیک برای این که زمینه لازم برای طرح پلورالیسم خود را فراهم آورد چند گام اساسی دیگر نیز باید برمی‌داشت که یکی از آنها با طرح «فاصله معرفتی» (epistemic distance) به انجام رسید. مطابق این الگو انسان‌ها در یک فاصله شناختاری نسبت به امر متعالی قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر عالم به لحاظ دینی ابهام‌آلود است و از این رهگذر تفاسیر دینی و دهری به یک اندازه معتبر می‌باشند.^(۷)

می‌شود.^(۸) مراد هیک از این اصلاح اصول الهیات مسیحی مانند تجسم، نفی برتری طلبی مسیحی بر ادیان دیگر و در نتیجه تمهید راه برای تکثرگرایی دینی می‌باشد. در قدم آخر نیز هیک اعلام می‌دارد که اگر هم گزاره‌ای در زبان دینی با فهم علمی و متعارف ما از عالم در تعارض بود لازم است که این زبان را زبان اسطوره‌ای تفسیر نماییم که دربارهٔ يك حقیقت دینی به سبک خاص خود سخن می‌گوید. همان طور که پرواز بودا در آسمان تا سریلانکا یا عقیده به القاء و املاء سور قرآن از طریق جبرئیل، پیامبر اکرم ﷺ اسطوره‌ای‌اند.^(۹) با برداشته شدن سه گام ضروری اخیر به نظر می‌رسد که بتوان عصارهٔ پلورالیسم دینی هیک را بیان داشت. ولی ابتدا از تشبیهی نجومی که هیک نیز در توضیح مدعایش بهره‌جسته استفاده می‌نماییم. به نظر وی پذیرفتن پلورالیسم درست مانند دست شستن از هیأت قدیم

بطلمیوسی است که زمین را در مرکز عالم می‌دید یعنی همان گونه که انقلاب کپرنیکی با ارائهٔ تبیین ساده بدیلی - یعنی این نظر که خورشید و نه زمین، مرکز عالم است - بر جایگاه نظریه بطلمیوسی تکه زد ما نیز به جای این که عالم دینی را بر حول محور و مرکزیت دین خاصی مانند مسیحیت مشاهده نماییم شایسته است که الگوی واقع‌بینانه‌تری ارائه نموده و عالم دینی را حول محور «حقیقت ذات الهی» متمرکز نماییم، که هر يك از ادیان به عنوان یکی از جهان‌های مذهبی متعدد، حول محور این حقیقت دور می‌زنند و آن را منعکس می‌سازد.^(۱۰) مطابق این پارادام به جای این عقیده جزئی که «مسیحت در مرکز عالم است» به درك و دریافت این معنای متعالی منتقل می‌شویم که «خداوند در مرکز عالم ادیان قرار گرفته است».

مطابق کثرت‌گرایی دینی هیک خداان

۸. امروزه متفکران مسیحی به منظور عقلانیت بخشیدن به آموزه‌های مسیحیت چنین جرح و تعدیل‌هایی را بسیار روا می‌دارند به طور مثال ر. ک. توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی (قم) مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، (۱۳۷۷)، صص ۶۵، ۷۷.

9. John Hick, Op.cit.284.

۱۰. جان هیک، مباحث پلورالیسم دینی، صص ۹۸ و ۹۹ با تلخیص و تغییر.

یکی از دلایلی که هیک برای تمایز میان حق نفس الامری و وجوه شخصی و غیر شخصی آن ذکر می‌کند، «الگوی معرفت شناختی کانت» است. به نظر وی می‌توان تمایز کانت میان شیء فی نفسه و پدیدار را بر حق نفس الامری و جلوه‌های او منطبق نمود:

«حق نفس الامری را ذهنیت‌های بشر مختلف، که توسط سنت‌های دینی گوناگون شکل گرفته‌اند، به شکل مجموعه‌ای از خدایان مطلق که پدیدارشناسی از آن خبر می‌دهد، تجربه و تصور می‌کنند و اینها همان وجوه شخصی الهی و وجوه غیر شخصی مابعدالطبیعی‌اند... به عنوان تجلیات اصیل حق». (۱۲)

البته همان گونه که می‌دانیم خدا از نظر کانت يك واقعیت «تجربه پذیر» نمی‌باشد، بلکه تنها «فرض» گرفته می‌شود. به عبارت دیگر خدا موضوعی است که عقل عملی با هدف معنادار شدن حیات اخلاقی، آن را مفروض می‌گیرد.

مورد پرستش ادیان مختلف، جلوه‌های ذات واحد یعنی حق یگانه‌اند و لذا جایی برای منازعات و کشمکش‌های دینی باقی نمی‌ماند. به عبارت دیگر «حق از طریق دو مقوله، یعنی خدا و مطلق با مؤمنان تماس برقرار می‌نماید. این دو به ترتیب عبارتند از: وجوه شخصی حق (خدایان) یعنی پدر آسمانی، ادونا، الله، شیوا و ویشنو و نیز وجوه غیر شخصی حق (مطلق‌ها) یعنی برهمن، سانیت، نیروانا و وجود مطلق»^(۱۱) بنابراین همه ادیان در واکنش به حق واحد و یگانه به وجود آمده‌اند. آموزه‌ها و اصولی که موجب منازعات و عدم تساهل دینی می‌شود، جنبه عارضی و نه بخش ذاتی ادیان بزرگ هستند. حال، همه ما می‌توانیم با معتبر دانستن راه‌های معنوی دیگران به زیر لوای حق درآیم. هیک معتقد است که از این طریق می‌توان اختلافات دینی را از میان برداشت و صلح و سلام و مدارای دینی را در عالم ترویج کرد.

11. Ibid, p.245.

12. Ibid, p.242.

ولی هیک خدا را به عنوان پیش فرض تجربه دینی و حیات معنوی مفروض می‌گیرد. ولی هیک خدا را به عنوان پیش فرض تجربه دینی و حیات معنوی مفروض می‌گیرد و این در حالی است که خدایان، جلوه‌های پدیداری حق هستند که در عرصه تجربه دینی حادث می‌شوند. لذا می‌توان اذعان داشت که انسان‌ها حق را تجربه می‌کنند و تجربه آنها از حق شبیه همان شیوه‌ای است که به اعتقاد کانت، ما عالم پیرامون خود را تجربه می‌نماییم. یعنی بدین صورت که ذهن ما داده‌هایی را که از واقعیت خارجی وارد آن می‌شود در قالب طرح مفهومی خود تفسیر می‌کند و بدین سان به یک آگهی به عنوان تجربه پدیداری معنا دار می‌رسد. بدین ترتیب، حقیقت نهایی پدیده‌ای غیر قابل بیان و توصیف است و ما از طریق ادیان و سنن دینی جهان و تجربه‌هایی که درون آن ادیان و سنن ایجاد می‌گردند به راه‌های ظاهراً متعارض رهنمون می‌شویم. بدین ترتیب پلورالیسم، طریقی است به منظور حل اختلافات و تعارضات

باورهای برخاسته از تجربه‌های دینی، به گونه‌ای که توجیه اعتقاد بدان باورها بر اساس تجربه دینی با توجیه باور بر اساس ادراک حسی مشابه می‌باشد و به همان شیوه‌ای که تجربه حسی، موجه باور در ادراک حسی است، تجربه دینی نیز آن معتقدات دینی را توجیه می‌نماید. هیک به منظور تکمیل نظریه خود در مواجهه با دعاوی متهافت ادیان توصیه‌ای اخلاقی نیز دارد: «ما باید در مورد آن [دعاوی متعارض] یاد بگیریم که اختلاف نظر خویش با یکدیگر را تحمل کنیم. هر کس باید به تحقیق این نکته را دریابد که اگر خودش با تناسخ موافق است، در حالی که دیگری مخالف می‌باشد (و یا بر عکس) این امکان وجود دارد که آن شخص دیگر از خود او به حقیقت الهی نزدیک‌تر باشد و بنابراین اگر کسی در این موضوع خاص دچار اشتباه شده باشد، این اشتباه نمی‌تواند از اهمتی تعیین کننده برخوردار باشد»^(۱۳) چرا که با گذشت زمان ممکن است پیروان ادیان تغییر رأی داده و مثلاً بوداییان دریابند که تناسخ

حق انگاشته و گزارش‌های ادیان دیگر را نفی نمایند. به بیان هیک:

«نمی‌توانیم هیچ یک از تمایزاتی را که تجربه پدیداری خویش، از جمله تجربه دینی‌مان را با کمک آنها می‌سازیم در مورد حق نفس الامری اطلاق کنیم. نمی‌توانیم بگوییم که حق، شخصی است یا غیر شخصی، واحد است یا کثیر، فعال است یا منفعل، جوهر است یا عرض، خیر است یا شر، عادل است یا ظالم، هدفدار است یا بی‌هدف. هیچ یک از این قبیل مفاهیم را ایجاباً یا سلباً در مورد ذات نفس الامری، اطلاق نمی‌توان کرد... این مفاهیم که در ارتباط با تجربه بشری کاربرد دارند، حتی به صورت تمثیلی هم در مورد حق فی نفسه اطلاق نمی‌شوند».^(۱۴)

هیک پس از ره‌ناییدن «حق» از توصیف‌های گاه متعارض سنت‌های بزرگ دینی به مدد الهیات سلبی‌اش، مجبور می‌شود چند صفت و گزاره ثبوتی را برای خداوند بپذیرد؛ مانند تعریف «قدیس

حقیقی، اساطیری است و یا برعکس، مسیحیت به این نتیجه برسد که تناسخ یک حقیقت تاریخی است که برای همه یا برخی از مردم رخ داده است. بدون شک در جایی که ایمان، یک نحوه نگرش به موجودات فراروی ما و یک نوع تفسیر از آنها و نه اظهار و ابراز پاره‌ای قضایای «وحيانی» است، طبعاً راه تصدیق به اعتبار ادیان دیگر هموار می‌شود چرا که دیگر تأکیدی بر اعتقاد به قضایای وحيانی یک دین خاص وجود ندارد.

همان‌طور که ملاحظه نمودیم فرض حق فی نفسه، شالوده فرضیه کثرت‌گرایانه هیک است که بدون آن، کثرت‌گرایی او مفهوم چندانی ندارد. وی برای این که بتواند منازعات فی‌مابین سنت‌های مختلف بر سر توصیف خداوند را از میان بردارد، خدای حق را به قلمرویی می‌راند که هیچ دینی بدو دسترسی ندارد؛ یعنی محدوده ذات نفس‌الامر. در نتیجه این اقدام، ادیان نخواهند توانست که توصیف خود را

آنسلم^{۱۵} از خداوند به عنوان موجودی که بزرگتر از آن نمی‌توان تصور کرد، علیت حق نسبت به خدایان درك شده در سنت‌های دینی، و نیز علیت او نسبت به تجربه دینی و تحول‌های دینی از خودمداری به حق مداری.

هیک اعتقادی به توانایی استدلال‌های عقلی برای حل تنازعات میان دینداران و اثبات ترجیح يك رأی ندارد و لذاست که وی در گفتگویی که با دکتر سروش در منزل شخصی خویش در بیسرمنگام انجام می‌دهد، تفسیر واقع‌گرایانه دینی از هستی را در تکافؤ با تفسیر واقع‌گرایانه غیر دینی ملاحظه نموده و هیچ رجحان عقلانی برای یکی از آنها متصور نمی‌بیند، بلکه تنها عاملی که از نظر او تبیین دینی را بر صدر می‌نشانند وجود «تجربه‌های دینی» است.^(۱۵) از نظر هیک اگر هم بتوان برهانی برای اثبات حقانیت يك دین خاص اقامه نمود، این برهان به معنی بطلان ادیان دیگر

می‌باشد و در نتیجه به جهت وجود چنین ادله‌ای در ادیان مختلف، براهین به نفع هر دین بیش از دلایل بر نفی آن خواهد بود. هیک این مطلب را با استفاده از برهانی از هیوم چنین اظهار می‌دارد:

«هر نوع دلیل و برهانی برای باور داشتن به حقیقی بودن يك دین خاص قطعاً به عنوان دلیلی برای باور داشتن به نادرستی هر دین دیگری به کار می‌رود، از این رو برای هر دین خاص همواره دلایل بسیار بیشتری برای باور داشتن به نادرستی آن دین وجود خواهد داشت تا برای باور داشتن به حقیقی بودن آن. این برهان شکاکانه‌ای است که از دعاوی متعارض ادیان مختلف جهان در باب حقیقت ناشی می‌گردد».^(۱۶)

پس در دیدگاه این فیلسوف پلورالیست امکان هرگونه جهد و تلاش در جهت ترجیح يك دین خاص از انسان‌ها سلب می‌گردد و همه ادیان و پیروان آنها در يك حقانیت عرضی و برابر^(۱۷) قرار می‌گیرند و

۱۵. صورتی بر بی صورتی، ترجمه جلال توکلیان، و سروش و باغ، مدرسه، ۲ (آذر ۱۳۸۴): ص ۵۴.

۱۶. جان هیک، فلسفه دین، ص ۲۲۶.

۱۷. رضا داوری، فرهنگ، خرد و آزادی، (تهران): نشر ساقی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۵.

حتی هرگونه مخالفتی با حقانیت همه ادیان، مرادف با قبول بطلان مطلق ادیان برشمرده می‌شود.

نجات

مفهوم سعادت و رستگاری در تاریخ مسیحیت با تعاریف متعددی روبرو بوده است. به طور مثال آکویناس، سعادت را «اولاً بالذات و رؤیت عقلی ذات الهی»^(۱۸) می‌داند در حالی که از نظر شلایر ماخر، نجات در «باز یافت احساس انکاء»^(۱۹) می‌باشد.

تعریف رستگاری از نظر هیک به آنچه شلایر ماخر بیان می‌دارد، بسیار شبیه است:

«مفهوم عام رهایی یا رستگاری که در هر یک از سنت‌های بزرگ، شکل متفاوتی به خود می‌گیرد، همان مفهوم تحول وجود بشری از خودمرداری به حق‌مداری است.»^(۲۰)

اگر چه وجهه همت اصلی این نوشتار متوجه تکثر در مقام حقیقت است اما به جهت ارتباط نزدیکی که بین نجات و اعتقاد صحیح در مسیحیت و خصوصاً شاخه پروتستان وجود دارد گاهی بدان می‌پردازیم. طبق تعالیم مسیحیت، ایمان درست وسیله‌ای است تا در فدیه حضرت مسیح که تنها راه نجات است، مشارکت داشته باشیم. اما هیک این آموزه را برنمی‌تابد، به نظر او: «این آموزه که هیچ نجاتی ورای مسیحیت وجود ندارد، نوعی تکبر است و موجب عدم تسامح و بی‌حرمتی نسبت به ادیان دیگر می‌شود و با تعالیم حضرت مسیح صلی الله علیه و آله سازگار نیست.»^(۲۱)

پس نجات نیز از نظر هیک امری متکثر است و در همه ادیان، امکان تحول آدمی به حقیقت (خدا) محوری وجود دارد.

۱۸. اس. مک دونالد، «قرون وسطای متأخر»، ترجمه محسن جوادی، در لارنس سی. بکر، ویرایشگر، تاریخ فلسفه اخلاق غرب، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸)، ص ۸۹.
۱۹. کالین براون، فلسفه و ایمان مسیحی، ترجمه طاهره وس میکائیلیان (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵)، ص ۱۱۰.

20. John Hick, Op. cit, p.36.

۲۱. محمد لگنهاوزن، اسلام و کثرت‌گرایی دینی، ترجمه نرجس جواندل (قم: طه، ۱۳۷۹)، ص ۴۳.